

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و هشتاد و یکم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۶ گنج حضور، بخش چهارم

تو همه طَمَع بر آن نه، که در او نیست امیدت
 که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ای انسان، تمام انتظار و امیدت را از زندگی خواستن، از جسم‌هایی که در مرکز گذاشته و با آن‌ها هم‌هویت شده‌ای، بردار و بر مرکز عدم بگذار که تابه‌حال به آن امید نداشته و آن را نمی‌شناختی؛ چراکه اولین بار هم از روی ناامیدی به سوی بی‌سوئی و مرکز عدم کشیده شدی.

سوارِ عشق شو وز ره میندیش
 که اسبِ عشق بس رهوار باشد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۶۲

این لحظه فضا را باز کن و به عنوان هشیاری بر هشیاری ات سوار شو، از راه نترس و با ذهنت نگو که من چگونه باید فضا را بگشایم و این راه را طی کنم. تا این اسب مطیعِ هشیاری تو را از فضای ذهن به فضای یکتایی ببرد و این راه را برایت هموار سازد.

به یک حمله تو را منزل رساند
 اگر چه راه ناهموار باشد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۶۲

اسب عشق می تواند از طریق فضاگشایی و تسلیم هشیاران در یک لحظه تو را به منزل نهایی خود یعنی فضای یکتایی برساند، گرچه راه رسیدن به خداوند بسیار ناهموار و با افتان و خیزان همراه باشد.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
 او همین داند که گیرد پای جبر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸
 -کاهلی: تنبلی

هرگسی که از روی کاهلی و اینرسی من‌ذهنی، شکر و سپاس به‌جای نیاورد و صبر و فضاگشایی پیشه خود نکرد، ناچار از روی نادانی راه جبر پیش می‌گیرد و فکر می‌کند مجبور است به زندگی در ذهن و فکرهای پوسیده همانیده ادامه دهد. [ما مجبور نیستیم. ما می‌توانیم از خواب ذهن و همانیدگی‌ها بیدار شویم و به‌الست اقرار کنیم و بگوییم که از جنس زندگی هستیم.]

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش، در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹
-رنجور: بیمار

هر کس به جبر متوسل شده و بگوید که من مجبورم در ذهن بمانم و نمی توانم از آن خارج شوم، رنجور و بیمار می گردد تا جایی که همان رنجوری و بیماری ذهنی او را هلاک کند.

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ
 رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۰
 -لاغ: هزل و شوخی. در اینجا به معنی بددلی است.
 -رنجوری به لاغ یعنی خود را بیمار نشان دادن، تمارض.

پیغمبر فرمود: بی جهت اظهار کسالت و مریضی کردن و راه ذهن را پیش گرفتن، به راستی سبب درد و بیماری می شود، به طوری که انسان مانند چراغی که خاموش می شود، از شدت آن مریضی ذهنی خواهد مرد.

تیترا

گفتنِ نابینائی سائل که دو کور دارم

بود کوری کو همی گفت: الأمان

من دو کوری دارم ای اهلِ زمان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۳

شخص نابینایی بود که همواره می گفت: ای اهل زمانه، به من کمک کنید. من دو نوع کوری یعنی نقص همانیدگی و زندگی با خرس من ذهنی دارم.

پس دوباره رحمتم آرید هان
چون دو کوری دارم و، من در میان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۴

پس بهوش باشید که باید نسبت به من دو برابر لطف و مهربانی کنید، زیرا من دو نوع کوری دارم و در میان آن دو کوری قرار گرفته‌ام.

گفت: یک کوریت می‌بینیم ما
آن دگر کوری چه باشد؟ وانما
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۵

یکی از آن میان به او گفت: ما کوری چشمان تو را می‌بینیم. آن کوری دیگر تو کدام است؟ آن را به ما نشان بده.

گفت: زشت‌آوازم و ناخوش‌نوا
زشت‌آوازی و، کوری شد دوتا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۶

آن شخص نابینا گفت: من آوازی زشت و نوایی ناخوشایند، یعنی ارتعاش درد دارم. زشت‌آوازی و نابینایی دو عیب من است. [دانستن این که ما بدانیم مرکزمان همانیده بوده و ارتعاش آن در بیرون مخرب است خیلی مهم است، چراکه دیگر ناراضی نخواهیم بود و نمی‌گوییم که مردم و خداوند از من خوششان نمی‌آید.]

بانگ زشتم مایه غم می شود
مهر خلق از بانگ من کم می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۷

آواز و ارتعاش زشت همانیدگی‌های مرکز من باعث غم مردم می شود، بنابراین مردم بر اثر این آواز نامطلوب از من فرار کرده و مهرشان نسبت به من کم می شود.

زشت آوازم به هر جا که رود
مایه خشم و غم و کین می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۸

آواز زشت من به هر جا که می رود موجب خشم و غم مردم می شود و در نتیجه آنها کینه مرا به دل می گیرند.

بر دو کوری رحم را دوتا کنید
این چنین ناگنج را گنجا کنید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۹

ای مردم به این کوری مضاعف من، دو برابر رحم کنید و این چنین انسانی را که در هیچ جا نمی گنجد و در هیچ
دلی پذیرفته نمی شود در دل خود با فضاگشایی جایی به او بدهید.

زشتی آواز کم شد زین گله
خلق شد بر وی به رحمت یک دله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۰

بر اثر این صدق قول و اقرار به نقص، زشتی آواز و صدای ناخوشایند او در نظر مردم کم شد، بطوری که جماعت
یک دل و متحد به او لطف و کمک کردند.

کرد نیکو، چون بگفت او راز را
 لطف آوازِ دلش، آواز را
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۱

آن شخص نابینا همین که رازِ دلش را فاش کرد، دچار ناموس من‌ذهنی نشد و در پیشگاه خداوند هم به نقصِ خود اقرار کرد و گفت نمی‌دانم، بنابراین لطافتِ مرکزِ عدمش، ارتعاش او را خوشایند و زیبا کرد.

وآنکه آوازِ دلش هم بد بود
 آن سه کوری دوری سرمد بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۲

ولی آن کسی که آوازِ دلش هم بد باشد یعنی نداند که مرکزش همانیده است و فکر کند که واقعاً از جنس خداست و یا انکار کند و بگوید من عیبی ندارم، در این صورت این سه کوری، دوریِ جاودانگی از زندگی بوده و سبب می‌شود که او برای همیشه از درگاهِ خداوند دور شود.

لیک وھابان کہ بی علت دهند
بوک دستی بر سر زشتش نهند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۳
-وھاب: بسیار بخشنده

اما وھابان، خداوند و انسان‌هایی مثل مولانا، که براساس سبب‌سازی فکر نمی‌کنند و بدون علت من‌ذهنی می‌بخشند، باشد که دستی بر سر زشت او بزنند یعنی او را در معرض ارتعاش زندگی خودشان قرار دهند.

چونکه آوازش خوش و، مظلوم شد
 زو دل سنگین دلان چون موم شد
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۴

وقتی که صدای آن بینوا، دلنشین و مرحوم شد، دل سنگین دلان مانند موم نرم و لطیف گردید. [اگر ما فرداً و جمعاً اقرار کنیم که اشکال داریم، مرکزمان همانیده است و ارتعاش بد ما دیگران را عصبانی می کند، وقتی که دیگران از طریق قرین، عصبانی می شوند، ما دیگر ناراحت نمی شویم و انکار نمی کنیم، بلکه روی خودمان کار می کنیم.]

نالۀ کافر چو زشت است و شهیق
 ز آن نمی‌گردد اجابت را رفیق
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۵
 -شهیق: به درون کشیدن نفس، دم؛ مقابل آن زفیر است به معنی بازدم و خارج کردن نفس. بانگ زیر و بم
 خران نیز بدان موسوم است.

از آنرو که نالۀ کافر یعنی من‌ذهنی که براساس شکایت، کینه‌جویی، رنجش و جدایی بوده، زشت و شبیه صدای
 خران است، مورد اجابت خداوند قرار نمی‌گیرد.

(قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۰۶)
 «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ.»
 «اما بدبختان در آتشند [یعنی من‌های ذهنی که در اثر فضا‌بندی این همه درد ایجاد کرده‌اند، در آتش درد
 خواهند سوخت] و مردمان را در آنجا ناله‌ای زار و خروشی سخت بود.» [سر و صدا و ناله ما براساس
 همانیدگی‌ها و ظلمی که در آن جا بی‌جهت حس می‌کنیم شبیه صدای خر است.]

اٰخْسُوْا۟ بِرِ زَشْتِ اَوَا۟زِ اٰمَدِهٖ سِت
 كُو زِ خُو۟نِ خَلْقِ، چُو۟نِ سَگِ بُو۟دِ مَسْت
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۶

خطاب «دور شوید» متوجه شخصی است که دارای آوازِ زشت باشد، زیرا او بر اثر خوردنِ خونِ مردمانِ هار و مست شده است. [به بیانی دیگر هر کسی با من ذهنی با خداوند تماس بگیرد و ناله کند و نداند که این بلاها را خودش سر خودش آورده است، خداوند هم می گوید در همان دردهایت گم شو و با من حرف نزن؛ چراکه تنها راه حرف زدن با خداوند و مظلوم و مرحوم بودن، فضاگشایی و اقرار به نقص است.]

(قرآن کریم، سوره مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۰۸)

«قَالَ اٰخْسُوْا۟ فِیْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ.»

«گوید: «در آتش [در دردهایتان] گم شوید و با من سخن مگویید.»

چونکه ناله خرس، رحمت گش بود
 ناله‌ات نبود چنین، ناخوش بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۷

در جایی که ناله خرس ترحم‌انگیز و از روی صداقت باشد اما ناله و فریاد تو چنین نباشد این بسیار ناخوشایند است. [شما باید ناله کنید، منتها نه با من‌ذهنی، بلکه با فضای گشوده‌شده یعنی از جنس زندگی شوید، ناله کنید. بگذارید او برای شما ناله کند و برای شما بخواهد.]

دان که با یوسف تو گرگی کرده‌یی
یا ز خون بی‌گناهی خورده‌یی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۸

[اگر از خداوند اخسأوا شنیده‌ای و می‌بینی که دعاهایت مستجاب نمی‌شود] بدان که تو نسبت به یوسف، خویِ گرگی و تهاجم نشان داده‌ای و یا این که خون بی‌گناهی را در آشامیده‌ای. [اگر مرتب همانیدگی‌ها را فعال کرده، درد ایجاد می‌کنید، به صورت گرگ یوسف‌تان را می‌خورید. اگر یوسف یعنی نیروی ایزدی را وارد من‌ذهنی کرده و تبدیل به مسئله، مانع، دشمن و درد می‌کنید، گرگی هستید که یوسف‌تان را می‌درید و در بیرون هم درد و تخریب ایجاد می‌کنید و در همانیدگی‌ها و دردهای آن گم می‌شوید.]

توبه کُن، وز خورده استفراغ کُن
ور جراحت کهنه شد، رَو داغ کن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۹

از کارهای زشتی که براساس من‌ذهنی و همانیدگی‌ها کرده‌ای، توبه کن، برگرد و این من‌ذهنی که خورده‌ای را استفراغ کن. و اگر زخمی کهنه شد و شصت، هفتاد سال من‌ذهنی داشتی، چاره این است که آن را داغ کنی یعنی مدتی درد هشیارانانه بکشی.

تو همی خُسپی و، بوی آن حرام
می زَند بر آسمانِ سبز فام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴
-سبز فام: سبز رنگ

تو در من ذهنی به خواب همانیدگی فرومی روی در حالی که ارتعاش و بوی این حرام یعنی بوی درد و تخریب به
آسمان می زند.

همره انفاسِ زشتت می شود
تا به بوگیرانِ گردون می رود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۵

این بوی ناگوارِ من ذهنی و این ارتعاشِ زشت، همراه نفس های تو بالا می رود و به بوگیرانِ گردون، یعنی
انسان هایی که به حضور رسیده اند و حتی به کسانی که من ذهنی دارند، می رسد و روی آن ها اثر می گذارد.

بوی کبر و، بوی حرص و، بوی آز
در سخن گفتن بیاید چون پیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۶

بوی کبر و بوی حرص و آزمندی، هنگام سخن گفتن مانند بوی ناگوار پیاز احساس می شود.
[اگر انسان من ذهنی و درد داشته باشد، نمی تواند آن را پنهان کند، چراکه این ارتعاش بیرون می زند و روی دیگران اثر می گذارد.]

گر خوری سوگند: من کی خورده‌ام؟
از پیاز و سیر، تقوی کرده‌ام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۷

حتی اگر سوگند بخوری که من کی سیر و پیاز خورده‌ام؟ من از خوردن سیر و پیاز پرهیز کرده‌ام. [یعنی اگر کسی که من ذهنی دارد، بگوید من یوسف را ندیده‌ام، من همانیدگی ندارم، درد ایجاد نمی‌کنم و صلاح شما را می‌خواهم، دروغ می‌گوید.]

آن دم سوگند، غمّازی کند
 بر دماغِ همنشینان برزند
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۸
 -غمّاز: آشکار کننده، رسوا کننده

اما همان دمِ تو به هنگام سوگند خوردن، تو را رسوا می کند و جانِ همنشینان، فوراً ارتعاش من ذهنی تو را می گیرد و بوی همانیدگی و درد به مشامشان می رسد.

بس دعاها رد شود از بوی آن
 آن دل کژ می نماید در زبان
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۹

بسیاری از دعاها به سبب بوی بد همانیدگی ها در درگاهِ خداوند پذیرفته نمی شود، چراکه آن دل کژ یعنی مرکز همانیده در زبان و ظاهر انسان نمایان می شود.

اِخْسُؤُوا اَیْدِ جَوَابِ اَنْ دُعَا
 چوبِ رَدِّ بَاشْدِ جَزَائِ هَرِ دَعَا
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۰
 -اِخْسُؤُوا: دُور شُویْد
 -چوبِ رَدِّ: چوبی که مرغان و ستوران را با آن می‌رانند، چوبِ فراشانِ حکام را که با آن مردم را می‌رانند.
 دَعَا: حیلِه‌گر

خطاب «دور شوید» در پاسخ آن دعایی است که از زبان بددلان برمی‌آید، پاداش هر حیلِه و ترفندی چوبِ رَدِّ است.

[این مثال دیگری است برای اِخْسُؤُوا، که خیلی مهم است که شما فکر نکنید هر دعایی مستجاب می‌شود. اِخْسُؤُوا، یعنی خداوند می‌گوید: گم شوید بروید در دردهایتان ناله کنید. من به شما خرد، عشق و توانایی انتخاب داده‌ام. شما بلد نیستید این لحظه از آن‌ها استفاده کنید.]

گر حدیث کز بُود معنیت راست
آن کژی لفظ، مقبول خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۱

اگر بیان و حرف زدن تو نارسا باشد یعنی سخن‌ور خوبی نباشی، ولی دلی صاف و گشوده‌شده داشته باشی، آن
کژی لفظ یا بیان بد، در درگاه الهی پذیرفتنی است.

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: لیلا

گوینده: لیلا



خانم بہار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۶ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

تیترا

تتمه حکایت خرس و آن ابله که بر وفای او اعتماد کرده بود.

خرس هم از اژدها چون وارheid

و آن کرم ز آن مرد مردانه بدید

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۰

[قصه بدین ترتیب آغاز می شود که انسان با خرس هم هویت شده یعنی از جنس من ذهنی می شود و در دهان اژدهای بزرگ، گرفتار می آید. اژدهای بزرگ، نیروی همانیدگی و درد این جهان است که می تواند انسان را فرداً و یا جمعاً ببلعد. در ادامه داستان، خرس یا من ذهنی به بزرگی چون مولانا روی آورده و شروع به کار روی خود می کند تا درنهایت با همت و مدد آن بزرگ از چنگال اژدها می رهد. اما] خرس همین که از دست اژدها نجات پیدا کرد و آن جوانمردی را از آن مرد دلاور دید.

چون سگ اصحابِ کَهِفِ آنِ خرسِ زار
شد مُلازمِ درِ پیِ آنِ بُردبار
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۱

آن خرسِ زار و ناتوان یعنی منِ ذهنی، مانند سگِ اصحابِ کَهِفِ، همراه آنِ مردِ بُردبار شد. [صفتِ بُردبار
نشان‌دهندهٔ حوصلهٔ ما در تحملِ منِ ذهنی است.]

آن مسلمان سر نهاد از خستگی
خرس، حارس گشت از دل بستگی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۲
-حارس: نگهبان

آن انسان مسلمان یا تسلیم شده، خسته شده بود و می خواست دوباره به خوابِ ذهن فرو برود. او می خواست ذهنش را بدون ناظر رها کند چرا که می گفت: این خرس من حالا دیگر عاقل و بی آزار است و می تواند نگهبان من شود. خرس هم به سبب دل بسته شدن به آن مرد، نگهبان او شد.

آن یکی بگذشت و، گفتش حال چیست؟
ای برادر مر تو را این خرس کیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۳

انسانِ خردمندی از آن جا می گذشت، به آن مرد گفت: ای برادر ماجرا چیست؟ این خرسِ من ذهنی با تو چه نسبتی دارد و اصلاً کیست؟ [همان گونه که انسان خردمندی چون مولانا با اشعار خود قصد هدایت و آگاه ساختن ما نسبت به اوضاع کنونی مان در من ذهنی را دارد.]

قصه وا گفت و حدیث ازدها
گفت: بر خرسی منه دل، ابلها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۴

مرد مسلمان، قصه ازدها را بازگو کرد. اما آن انسان خردمند به او گفت: ای نادان، به دوستی خرس یعنی من ذهنی، دل نبند و آن را رها کن.

دوستی ابله، بتر از دشمنی است
او به هر حيله که دانی راندنی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۵

دوستی ابله یا همان من ذهنی، بدتر از دشمنی است. به هر تدبیری که می دانی آن را از خود بران.

گفت: والله از حسودی گفت این
ورنه خرسی چه نگری؟ این مهر بین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۶

آن مرد دلاور وقتی این سخن را شنید، پیش خود به گمان بد افتاد و گفت: به خدا قسم، این شخص، این حرف‌ها را از روی حسادت می‌زند. سپس به او گفت: تو چرا به خرس بودن او نگاه می‌کنی؟ تو به مهر و محبتی که به من دارد نگاه کن. [به عبارتی ما پند انسانی چون مولانا را نمی‌پذیریم چرا که می‌گوییم: «او به سواد، مقام و جوانی ما حسودی می‌کند. در حالی که خرس من ذهنی، مرا دوست دارد و برای مثال اگر بخواهم قانون جبران را رعایت کنم، نمی‌گذارد پولم را تلف کنم و به من در زیاد شدن همانیدگی‌ها کمک می‌کند.»]

گفت: مهرِ ابلهانِ عشوه‌ده است
این حسودی من از مهرش به است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۷
-عشوه‌ده: فریبنده

آن انسان خردمند گفت: «مهر و دوستی ابلهان، فریبنده است. اگر من نسبت به تو حسود باشم، این حسودی من از عشق من ذهنی به تو بهتر است.»

هَی بیا، با من بران این خرس را
 خرس را مگزین، مهل همجنس را
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۸
 -هَی: لفظی است برای تنبیه و آگاه سازی

[انسان خردمندی چون مولانا می گوید:] های، ای انسانِ غافل بیا و با کمک من، این خرس من ذهنی را از خود بران. خرس را به دوستی و همراهی برنگزین و همجنست که من هستم را رها نکن. [اما شوربختانه ما تعهد کامل نداریم و به یک عقل این دنیایی و یک من ذهنی پشتیبان و بی آزار راضی می شویم.]

گفت رَوِ رَوِّ، کارِ خود کن ای حَسود
گفت: کارم این بُد و، رزقت نبود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۱۹

آن مرد نادان به آن خردمند گفت: ای حَسود، برو برو پی کارت. خردمند گفت: کار من همین بود که تو را متوجه
خطرِ خرس من ذهنی ات کنم، ولی گویا قسمت تو نیست که از آن نصایح بهره‌مند شوی.

من کم از خرسی نباشم ای شریف
ترک او کن، تا مَنّت باشم حریف
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۰

انسان خردمند به آن مرد می‌گوید: «ای بزرگوار، من کمتر از خرس که نیستم. تو خرس را رها کن تا من
همنشین و همراه تو شوم.» [اگر ما در درون فضا را باز کنیم، همین سخنان را از زندگی می‌شنویم.]

بر تو دل می لرزدم ز اندیشه‌یی
 با چنین خرسی مرو در پیشه‌یی
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۱

مرد خردمند که نماد زندگی و انسان‌هایی چون مولانا است، در ادامه می‌گوید: من قلباً برای سرنوشت تو اندیشناک هستم و دلم لرزان است. هرگز با چنین خرسی که من ذهنی توست، در پیشه زندگی، پیش نرو. با این که من ذهنی تو ظاهراً تغییر کرده و خوش اخلاق شده اما فریب آن را نخور او به تو آسیب خواهد رساند.

این دلم هرگز نلرزید از گزاف
 نور حق است این، نه دعوی و، نه لاف
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۲

قلب من هیچ وقت بیهوده به لرزه در نمی‌آید، من می‌بینم که خرس من ذهنی ات عاقبت سرت را بر باد می‌دهد. همانا ارشاد و نصیحت من، نور حق است، نه ادعا و یاوه‌گویی.

مؤمنم يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شَدَّة
هان و هان، بگریز ازین آتشکده
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۳

من مؤمنی هستم که با نورِ خدا یا هشیاری نظر می‌بینم. به هوش باش که از این آتش‌گاه یعنی از فضای درد باید بگریزی.

این همه گفت و به گوشش در نرفت
بدگمانی مرد را سدّی است زفت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۴

آن خردمند، این همه اندرز داد ولی به گوشِ دل او فرو نرفت. زیرا گمان بد برای آدمی، سد بزرگی است.
[درست همان‌طور که مولانا به ما اندرز می‌دهد اما ما نسبت به پندهای او در شک و گمان هستیم.]

دست او بگرفت و، دست از وی کشید
گفت: رفتم، چون نه‌یی یارِ رشید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۵

آن پیر خردمند دست جوان را گرفت، ولی او از روی ستیزه دستش را کشید. پیر گفت: اکنون که یارِ هدایت‌شده نیستی و نمی‌شود تو را هدایت کرد، من نیز می‌روم.

گفت: رَو، بر من تو غمخواره مباش
بوالفضولا، معرفت کمتر تراش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۶
-بوالفضول: یاوه‌گو

آن نادان، به آن خردمند دلسوز گفت: برو پی کارت، لازم نیست غصه مرا بخوری. ای یاوه‌گو! که بیخودی در کار مردم دخالت می‌کنی، این همه اظهار معلومات و معنویت نکن، من نمی‌خواهم.

باز گفتش من عدو تو نیَم
 لطف باشد گر بیایی در پیَم
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۷

دوباره آن خردمند به او گفت: من دشمن تو نیستم. اگر دنبال من بیایی، به خودت لطف می‌کنی.

گفت: خوابستم مرا بگذار، رو
 گفت: آخر یار را مُنقاد شو
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۸
 -مُنقاد: مطیع، فرمان‌بردار

آن دلاور نادان گفت: خوابم می‌آید، مرا رها کن، برو می‌خواهم دوباره به خواب ذهن بروم [و خرس را دارم که از من نگهبانی می‌کند.] خردمند گفت: بالاخره یاد بگیر فضا را باز کنی و مطیع یار یعنی زندگی و مولانا بشوی.

تا بخسپی در پناه عاقلی
در جوار دوستی صاحب‌دلی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۲۹

[سرانجام یاد بگیر که فضا را باز کنی و مطیع شوی] تا در پناه عاقلی بخوابی، در کنار دوست صاحب‌دلی زندگی کنی.

در خیال افتاد مرد از جد او
خشمگین شد، زود گردانید رو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۰

آن مرد از تلاش و کوشش آن مرد خردمند دچار شک و بدگمانی شد. پس خشمگین شد، و بی‌درنگ روی از آن خردمند برگرداند.

کین مگر قصد من آمد، خونی است
یا طمع دارد، گدا و تونی است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۱

-تونی: آتشدان حمام‌های قدیم را تون گویند. تونی کسی بوده که آتشدان حمام‌ها را روشن می‌کرده. این شغل از پست‌ترین مشاغل آن زمان به شمار می‌آمده است.

آن مرد نادان، به شک افتاد که: نکند این شخص، قصد کشتن مرا دارد و یا نکند طمعی در من بسته و یا اصلاً گدا و آس‌وپاس است و در تون حمام می‌خوابد!

یا گرو بسته‌ست با یاران بدین
که بترساند مرا زین همنشین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۲
-گرو بستن: شرط بستن

یا نکند با دوستان خود شرط بسته است که با این یاوه‌ها مرا از این همنشین مهربان یعنی خرس بترساند.
[درحقیقت، من ذهنی قوی و همانیدگی‌های زیادش به او اجازه نداد که تشخیص دهد مردان خردمندی چون
مولانا راستین هستند و درست می‌گویند.]

خود نیامد هیچ از خُبث سرش
 یک گمانِ نیک، اندر خاطرش
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۳

آن نادان به علتِ بدی مرکز همانیده‌اش، حتی یک گمانِ نیک به خاطرش نرسید و یک لحظه فکر نکرد که آن خردمند، مولانا، راست می‌گوید.

ظنّ نیکش جملگی بر خرس بود
 او مگر مر خرس را همجنس بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۴

آن مردِ نادان، همهٔ حُسن ظنّ و اعتمادش به من ذهنی‌اش بود. او گویا از جنسِ خرسِ من ذهنی و همانیدگی‌ها بود و بیشتر هشیاری جسمی داشت.

عاقلی را از سگی تهمت نهاد
خرس را دانست اهل مهر و داد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۵

آن نادان از روی خاصیت سگ‌منشی من‌ذهنی به آن مرد خردمند، عارف بزرگی چون مولانا، اتهام زد. ولی
من‌ذهنی‌اش را اهل عشق و دادگری دانست.

تیترا

«گفتنِ موسی (عَلَيْهِ السَّلَام)، گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزمِ تو کجاست؟»

گفت موسی با یکی مست خیال

کای بداندیش از شقاوت وز ضلال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۶

حضرت موسی به یک گوساله پرست که مست خیال شده بود گفت: ای کسی که از روی بدبختی و گمراهی اندیشه بد یافته‌ای و هرچه فکر می‌کنی و می‌آفرینی بد بوده و منجر به درد می‌شود. [گوساله پرست در اینجا نماد انسانی است که من ذهنی دارد و مرکز همانیده خود را می‌پرستد و مست خیالات و افکار همانیده‌اش است.]

صد گمانت بود در پیغمبریم
با چنین برهان و، این خلقِ کریم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۷

در مورد پیامبری من، صد نوع شک و گمان آوردی درحالی که من برهانی روشن دارم و اخلاقی خوش و نیکو.

صد هزاران معجزه دیدی ز من
صد خیالت می فزود و، شک و ظن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۸

تو صدها هزار معجزه از من دیده‌ای ولی با این حال، صد نوع شک و بدگمانی تو نسبت به من افزون شده‌است.
[درست مانند ما که با فضاگشایی‌های پی‌درپی در اطراف اتفاقات صدها معجزه و کمک زندگی را دیده‌ایم اما باز
من ذهنی خود را حفظ کرده و به خداوند اعتماد نمی‌کنیم.]

(قرآن کریم، سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۲)
«وَأَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.»
«دستت را در گریبان ببر تا بی‌هیچ آسیبی سفید بیرون آید. با نه نشانه نزد فرعون و قومش برو که مردمی
عصیانگرند.» [دست در گریبان بردن می‌تواند نماد جاری شدن انرژی و خرد زندگی از مرکز انسان به فکر و
عملش باشد.]

از خیال و، وسوسه تنگ آمدی
طعن بر پیغمبری ام می زدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۹

تو در اثر خیالاتِ واهی و وسوسه‌های من‌ذهنی، به تنگ آمده‌ای و از افکار همانیده و پریدن از فکری به فکر دیگر خسته شده و به خودت اعتماد نداری و نمی‌توانی باور کنی که زندگی می‌تواند از طریق تو سخن بگوید و به حضور زنده شوی. از این‌رو مقام پیغمبری و زنده شدن من به خدا را نیز مورد طعنه و خدشه قرار می‌دهی.

گَرْد از دریا بر آوردم عیان
تا رهِدیت از شرِّ فرعونیان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۰


[اشاره به معجزات حضرت موسی دارد و از قول ایشان می گوید:] آشکارا راه دریا را باز کردم تا این که شما از گزند فرعونیان خلاص شدید. [به عبارت دیگر وقتی ما فضا را بگشاییم، می توانیم با چراغ قوه حضور راهمان را از این دریای سرخ و هشیاری جسمی باوجود تمام موانع ذهنی و مسائل مختلف پیدا کنیم و از شر من‌های ذهنی نجات یابیم.]

با تشکر:
تنظیم کننده متن: فاطمه و بهار
گوینده: بهار



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com